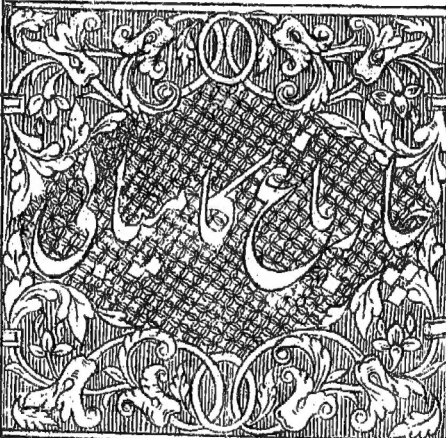


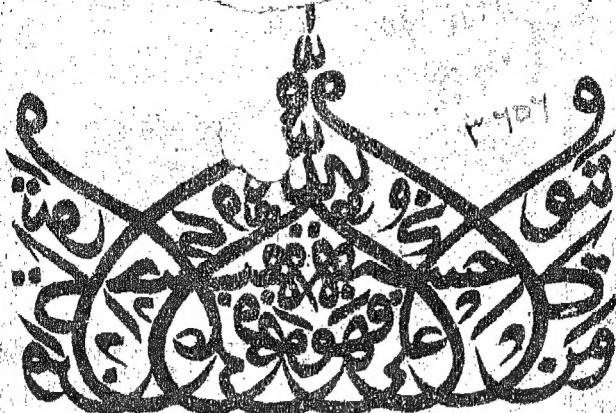
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

که چار نهفت بند مدینه صحابه کبار رسول مختار المسطیبه



مقتنیف جناب شیخ امدادی صاحب مدرسه مدرس قصبه ساری ملک

مطبع در سال ۱۲۹۱
در کتابخانه کاتب و مطبوعه



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد خالق ارض و سادات حضرت سرور انبیا محمد مصطفیٰ احقر محمد بن علی المدنی علیه
 سلام بر عاشقان چار یا حضرت رسول فخر صلعم خفی سباد که عالیجناب کلمات انتساب
 حقیقت آگاه طریقت پناه شیخ اماراد علی حبیب بن شیخ دانش علی بن شیخ سلطان
 شیخ محمد اسحاق بن شیخ محمد سلام بن شیخ محمد سعید مرحوم رئیس چودهری قصبه سائندی
 متعلقه ملک دوه ضلع هر دوی مردی خاص باخصاص حضرت شاه حسین عطا جلال سلونی
 ادبی قدس سره مجموع چهار هفت بند مدحیه چار یا بادقار سید ابرار صلعم چون اربع عنای
 بخلوص عقیدت و جوش محبت تصنیف فرمود و بر چهار صد و شش شعر ختم نمود و محمد
 که دین اوان سعادت اقران خاکسار پیچران محمد عبدالرحمن نلد حاجی محمد روشن خان
 مرحوم مقهور حکم جناب معصفت صاحب ام بر کاتم در طبع این نعت غیر مترقبه بدل مصروف
 گردید و در چار باغ کامیابی اعدا قنایج برابریافته بهین ستم موسوم ساخته بسمت
 با ختم رسیده اگر اهل اسلام اطفال خرد سال خود را بعد پند نامه سعدی علیه الرحمة

موسیٰ عمران سده از رستی تو	بت بدل هم می گردون
رفعت قدرت ترا دانند خدا یا مصطفی	را ندانند حق و صف تو فرموده بقرآن

ایک جانیت با محمد مونس و سخاوت بود
مونس و یا در ترا هم سید ابرار بود

بند دوم

ای روانت بارکاب مصطفی اگر دیدی	انچه دیدی همه او بر فلک دیدی
در شب معراج قرب حق شنید آواز تو	سر و کونین یعنی احمد بر سل ز پس
پیش حق هم پیش اهل حق ز بعد مصطفی	کس نباشد در فضیلتی تو بهتا و پس
بعد پیغمبر توئی کا نذاختی طرح هباد	زان جنود قدسیان آمد باید او تو پس
فتح و نصرت در کاب تست دایم بنده	شام و روم و اندلس می فتح شد پیش
برق تیغ دروغا نبسته از ابر نیام	کا قش میش زد و در زمین کفر و خویش
هست مزج فلک هم تابع فرمان تو	مشری حکم ترا قیمل ساز و همش
کفر بگزید ز عالم جانب ملک عدم	گر گنی بهر جا دشمنان جولان فرس
قبه نه چرخ و ایر پیش اوج رفعت	در نگاه اهل معنی کم نماید از عدس
گر سوی عرش برین آنگاه ساز و آقا	در گلویش آسمان از مهر و بند درجا

<p>همه در دهن پان و با چشم ت حسرت بر سر خود نیز نشو مکت حق رحم فرما برین بیدست</p>	<p>پایان در رب هر که از خوان نوال حقه پایگل مانده ام اندر هوا پیش لم</p>
<p>ایک بگزیده ترا خیر الورس در غار یار صاحب ختم رسل گفت ترا پروردگار</p>	
<p>پند سوم</p>	
<p>نیز تو نیز تر از جمله یا دریافت جاودان از نور حق دل را منور یافت بیگان در خواب دید ای سپهر یافت از شمیم روضه ات خود را معطر یافت چون صدق گنجینه دل پر گوهر یافت خویش ابد از شهنشاه سکندر یافت او بدفع کفر خود را پس دلاور یافت خبر میر قدرت و قدارت نکس دریافت نام تو در شش جهت بر جمل افش یافت نمایان زور کفر افکن ز داور یافت</p>	<p>ایک قدرت رفت از قرب پیوسته هر که با محنت شده در دو جهان شش پیوسته شد تصدیق با صداقت آنکه بر ناست شما هر گل و بجان و عنبر مشک تا نار و حقن گوهر و صفت بقرآن خبر هر کس که یافت هر کدایت گشت مستغنی چنان از وجود تو در دفای عید تو هر کس آن جان بست فکر انسان کی رسد با صفت اجال تو نائب خیر الورس گشتی باول دله زان گو سپاه کفر از گردان بود لیکن چشم</p>

درینست
 و منتهی است
 که اول بر یک سخن
 صیدین که گفتند
 بشد و الله
 بویک صیدین تو
 بول خدا
 بن خضر
 ادنی از خدا
 دادند و از من
 تمام کارها را
 عین قلم نوشتند
 در کتب پیوسته
 حق خدای بود
 حضرت صیدین که
 را کسی از خطاها
 فرمود

کی بود باکش ز تاب آفتاب در شمر هر که خاک در گشت روید از مرگان شوکت و شان و جلال چاه و تو تیر برنج ذوات و صفت و شرق و غرب و تیر	انکه در زیر لوایت سایه بر سر است سر نه نور حق و کبریت امریت هست قدر تو از حکم هست دریافت پایه جاده و جلال از تو گرفت
بعد احمد نیست شملت در عجم هم در عرب ثانی آئین اوها فرمود و در شان تو رب	
بند چهارم	
ای مظهر پیشوای پیروان مصطفی او را رضوان کشاید بهر تو با تسبیح از برای رفعت قدرت خطاب عقیق ای که با صدق وصف ما هر که بود بار سوا که در ظاهر در میان خلق خود پیروان پاک عاشق خیر الود محبوب محبوب خدا مهر مهر مصطفی چون نقش بر جان شود داور دنیا و دین هم مادی کن مکان طایر قدر تو از کون و مکان بالا گری بر نور خورشید و ز شمس از دورا	وی مکرّم تقدای کاروان مصطفی تا قزاق و غر و شان هم بران مصطفی ای امام امتقین خاص از زبان مصطفی گوی سبقت برده از انبیا مصطفی ما جای اتحادت در میان مصطفی هم رفیق و یار غار حرم و جان مصطفی نیز مهر مهر تو شد نقش جان مصطفی آفتاب آسمان عاشقان مصطفی لامکان رایافته از آن مکان مصطفی بهر تمکین تو پیش پیروان مصطفی

نور اوصاف تو روشن تر از نور مهر و ما
آن شمشیری که گرد عداوت با مهابه میکند
میخ آن که در هم زند از منج تو باشد
عرض حاجت نیست حاجت در حق حضرت

از کلام کبریا هم از بیان مصطفی
همیشه از دشمن خلیل و شمشیر مصطفی
گفت اوصاف خدا و هم بیان مصطفی
حاجتم را کن رفعا از زمین شان مصطفی

نیست جز عشق تو را هیچ گفت گوی من
یک نظر فرما ز روی رحم شاه سوس من

بنجامین

ای شاه خاوان شد فدایت یا امیر المومنین
مقتدای صحابین و زاهدین و عابدین
عالم علم شد بهیت واقف سبب آله
قدسیا ز با چنین بالایشی آرزوست
ای که میرود دام از جهنم شکن چون
بهر تعلیم تو با جور جهان رضوان بگله
کرد در روز ازل تحریر بر لوح از قلم
آنچه از دست و عصا موسی است اگر گفت
در میان حضرت صالح که بوده اند کش
گشتی نوح بنی چون یافت بر چو قرار

مصطفی امجد فدایت یا امیر المومنین
جان و دل کرد فدایت یا امیر المومنین
سر برده ام شد خاک پات یا امیر المومنین
جای در بان سرایت یا امیر المومنین
خاک پاک کوی و جای یا امیر المومنین
میشود دعت سرایت یا امیر المومنین
خالق اکبر ثنایت یا امیر المومنین
بود تاثیر عصایت یا امیر المومنین
محمش بود برایت یا امیر المومنین
بود تاثیر دعایت یا امیر المومنین

بجز و برارض و سازه بود و دستد بهر	در سجده عظیمت یا ایدم
بگذرد و در یک نفس چون مهر افروزان	پادشاهیت یا ایدم
بی بصر منکر چه بیند رفعت شان	ت حق و صف و ثنات یا ایدم

چون بریند پیش حق و مشرب کاهد تو	
عالمی در عالم حیرت شود از تو	

<h2 style="margin: 0;">بند ششم</h2>	
-------------------------------------	--

<p>ای ز فرمان خدا پاک فرمان شهادت مهر حق ثبت است بر منشور احکام قضا انتظام است جنت گو به عنوان تنصیب حوض کوفه زور در یک فیوضت برکت ای زابر رحمت تو آب حیوان قطره است کرمی چسب برین شد کرمی ایوان تو دوره گردون گردان کرد از لیل شد ایل عرفان پی بسوی حق بر تو زمین تو مال و دین را پس چو کوی فی سبیل الله روز محشر بگذرد چون برق تابان صراط</p>	<p>انتظام دو جهان کنی زارگان شهادت منصب برای آن از دست تو ایوان شهادت لیک از حکم خدا و از ابدیلعان شهادت نهرهای جلد از آنها بسجای شهادت خود حیات سرمدی از آب فیضان شهادت سقف بام چمن فرش از صحرای ایوان شهادت اینهمه دستان او موقوف بران شهادت زانکه راه معرفت روشن ز عرفان شهادت آیه یقینی بقرآن خاص در شان شهادت هر که دست او بدامن غلامان شهادت</p>
---	--

اشاره
 بنی ناله
 در محشر کاهد تو
 علم سرده و ابدی

بهر فرق و دشمن تو ذوا	گردان اعدا بر تیغ جبران خیمات
بسکه اعدا دعلی در خطه هندوستان	با دل پر مهر و مشقت بشن خوان شست

با دیدم در عشق تو خود را بدین آستان	وز تو میباید نجات من ز دیوان خوارتن
-------------------------------------	-------------------------------------

بند هفتم

<p>تا ترا در روضه احمد شده جای قیام مصطفی و مرتضی صدیق گفتند تمام رفت جاه و جلال ای حبیب مصطفی چون میان جان بستی او بی غم جفا خانه تقدیر خود روز ازل تحریر ساخت ذات والای تو که صورت نه لبی را تا دین والای نبی بعد از نبی از جسد تو نام حاتم در سخاوت تا ابد چون میزد بهر او خود رسد از فضل هم کار ساز شیر بلبل نه تنها بهره یاب از فیض تو</p>	<p>سیر سدا ز باقی غیبت ندای اسلام شد علم این نام پاکت بر زبان فصاحم شد عیان بر بوسی و هم عیسی گردون قطع شدائین بدعت دفع شد کفر و ظلام افتخار عز و تمکین ترا با آستینم تا ابد ماندی جهان از من نبی بی نظام یا نشسته ششبهت چینه مالک یا بدست نظام در ازل بوده که ایت اکوینر و ملک هر که در نام نایست نماید هیچ و نام عالی از فیض تو سیرتاب روز قیام</p>
---	---

هم سید چار یارم سه شنه عالی مقام
از لای ایچان ما اینست روز قیام
من هم برادر خویش ششم شاد کام
رحمت حق باده نازل بر هزارت صبح شام

بنده پروردگارم است حیران و سر
در ازل برگزیده ام افراط صفت
از خدا صلی الله علیه و آله غفور رحیم
شد فرار از لعل در روضه خیر الوی

عاشقان را که هستند اهل ایمان و یقین
هر چه را بر در خوان بفرود پس بین

باغ دوم در شان حضرت امیر المومنین عمر فاروق
خلیفه دوم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحابه و ائمه

مشترک است بندگان

آفتاب اسمان صابکین و متقین
سایه بان بارگاهت شد سپهر متقین
حامی شریع محمد سرور دینا و دین
نام تو فاروق اعظم گفت ختم آل سلیمین
از ادب برنگ بیت الله سائیده زمین

السلام اتوا تاج فوق عادلان امیرین
فرش طلسم در محبت گشت چرخ امیرین
عدل بذل تست بیشک ناکم کون مکان
چون میان کفر و دین شد فرق از بین
در جهان از نسبت تیغ جهالت منکران

روز و شب بید و خفته پاک گویند
از شمیم خاک پاک کوی غمخیزی تو
شده از جود و احسان اگر کرد و عی
در جهاد از حکم حق جن و ملک همراه تو
آ که در تو بیت نامت ناصر حق شد عی
عیسی مریم بفرمان خدا لایزال
حامی دین نمیرگر نیبودی بهر
جساک الله گفت در قرآن بوصف
وصف تو فرمود خالق خلق رایا کجا

در روزی که در آن روز که از سیار و از زمین
 شد معبر عنبر و مشک حلق هم همین
 بی تکلف آب حیرت ابر بار و بر زمین
 بر سر کفاری بارندگیز آتشین
 هم باجیل ای منصور بانام بسین
 شد بشیر نصرت اسی حامی دین
 رونق اسلام کی بودی باین حسین
 بس بود بهر شنائت ای امیر المومنین
 مصطفی را حاشین با خداست ای پادشاه

رسمی تو اکش مطابقت با کلام الله بود
صاحب معراج از رسمی تو بس آگاه بود

نہدوم

آنکه در وصف تو آیات کلام و تسبیح
از عطایات نیست که محتاج به انعام
ای ضیای کوی توبه از نسیم باغ غلّه
یوسفین در خواب دیدت با عصا آفرینی
باز دم شربت جود و رفعت لوح هم بر دود

کی شود مع و ثنایت از زبان پس
حاجت شان به برآید بی طلب و کف
درد و رضوان نباشد جز سوگند او
ای ترا بایل و سیوا گشته و شکر
کفر خود را می شود سوگند عدم درین

[illegible]

که بست پیر و حقان برین جولای سه
 کوکب بخت سگند طالع شد چون آ
 گر پی جولان سمنه باد پازین کنی
 هر که از مهر تو ای مقبول عشق مقبوس شد
 ناله عزم تو پدید گر بسوی آسمان
 فکر انسان کی رسد بر اوج قدر و ثروت
 مثل موسی بطلب خوان محبان ترا
 من ز بخت نارسای خویش تنالم مدام

حور سه ساله ایون
 در پیشانی نو که در پیش
 آلم نایم و شمنت از بیم راه پیش و سپر
 داور دادار نبودم و را فریادس
 در گلوش قفسه چرخ برین بند و جرس
 تا بسقت آسمان پرواز کی سازد کس
 آسمان و کوکب مثل پیوسته عدس
 ایکه تو دست رساداری بفرایدم بر

آنکه کردی قصه دین احمدی را پایدار
 زان نموده پیشوایت خالق لیل و نهار

بند سوم

آنکه دست زور بازوی پیمبر پاست
 ای شهنشاه جهان از این بخش عالم تو
 کبیرا گر کی کند گوگرد احمر آتش
 در شجاعت از شجاعان جهان بر تو
 بر جود جمع رویه دلان دشمنت

زان پیمبر هم ترا با جان برابر پاست
 بحر عالم دامن خود چو زنگوهر پاست
 خاک درگاه تو از کسیر بهتر پاست
 زان شجاعت شجاعت جو تو کسیر پاست
 غازیان شیر دل نصرت زداور پاست

چشم بر سر دین ز سحر
 هر که در مهر تو شایا داد جان مال خود
 از برای کنان بنیاد ختم دین حق
 ای که گفتی ساریه را پشت کن سحر جیل
 هر که شد در مع توعذب البیان قید
 در می طی کرد راه منزل مقصود را
 هر که دارد خار در دل با محبت شها
 چون باری رفعت پرواز کرده سحر افروغ

زان لایست ساه میسران حق ریا
 سحر کوثر ز دست روز مشرفیت
 احمد مرسل ترا بس یارو یار نیست
 لشکر اسلام زان نصرت یار نیست
 از زبان راتا ابد شیرین ز شکر نیست
 بالیقین هر که ترا بادی در هر نیست
 هر سر مو بر تن خود نوک نشتر نیست
 سایه او خسران دهر بر سر نیست

حامی دین فی شتی چنان و فضل رب
 رونق دین همی گشت ذات تو سبب

بند چهارم

ای که جان تو بود آرام جان مصطفی
 واقف سرا گئی بادشاه دین پناه
 مفتی هر چارند هب قاضی احکام دین
 تا بدست خود گرفت قبضه تیغ جها و
 ای بهتصال گمرازان بر نام و نشان مصطفی

رفت شان تو از تمکین شان مصطفی
 ذات پاکت رهنمای پیر و ان مصطفی
 از عدالت داد بخش خادمان مصطفی
 در سفر رفتند جمله دشمنان مصطفی
 کرده قائم بر وجه حق نشان مصطفی

گشت روشن بر دل صفا تو اسرار	ارغما یات خدا هم از بیان مصطفی
هست بهر صفت آن تو ز روی غرور جا	اک این روز لسان مصطفی
بر سر تا عمر بود و ظل ختم الله علیه	شته زبیر سائبان مصطفی
داشتی از راه حق بینی مدار هر امر	بر کلام خالق و هم بر بیان مصطفی
خدا دانت را چه بکل ز چشم زخم حاسد	هست بر تو سایه امن و امان مصطفی
هر که از راه شقاوت حاسد قرار تو شد	روز محشر او بود با حاسدان مصطفی
سینه الدار دین آماج گاه تیر است	گشت زره از دور بازویت کمان مصطفی
از ره رحمت نگرشما بحال زار من	هم برای بنو و روح روان مصطفی
دانا از رحم تو امید میدارم چنین	رهنمایم شو شهاب آستان مصطفی

کن نگاه لطف از رحمت شهاب روی من
از پی روح محمد یک نظر کن سوئے من

بند پنجم

هست بینهایت تنایت یا امیر المؤمنین	از کلام کبرایت یا امیر المؤمنین
کرد نازل در کلام خود جناب کبریا	خاص ده آیت برایت یا امیر المؤمنین
چون بقیت رایت با احادیث و کتابا	گفت احمد مر جایت یا امیر المؤمنین
عقل عالم کی رسد بارای دور اندیش تو	هست عقل حق ستایا امیر المؤمنین
شد منور رای دین حضرت خیر الورا	از جمال برضایت یا امیر المؤمنین

<p>چرخ میگردد و گرد گمت بهر طواف است با چنین بالانشینی مهر چرخ گشت دریا پرزگوهر دل میرسد بر ناکس و کس بر مراد خوشین جابجا ثبت است در قوت و تحمل و زب احمد مرسل ز روی خواب آگه گشته بود کس چه داند خبر ندای پاک و صفا ترا بهر عرض حال خود من حاضرم با جان و دل از دوفر محکم بر حال زارم یک نظر</p>	<p>بر سر سر شست جایست یا امیر المومنین گشت دربان سرایت یا امیر المومنین از لعل دست سخایت یا امیر المومنین از نگاره پر عطایت یا امیر المومنین افتخار در جایت یا امیر المومنین از عروج دین فزایت یا امیر المومنین یا که داند مصطفایت یا امیر المومنین بر در و ولع سرایت یا امیر المومنین اسی دل و جانم فدایت یا امیر المومنین</p>
---	---

<p>هست پیش خالق اکبر تر بس مقدار تو جز رسول الله که باشد قدر دان کار تو</p>
--

<p>بند ششم</p>	<p>ایک زیر حکم حق طغی فرمان شامت رونق دین نبی کافاق عالم را گرفت جام شبیری کجا و قیج کیخسرو چه بود کیست با وجود و سخایت با تو بهمتانی شهرت همان آوازی بر سر گردون است</p>	<p>دی فرمان تو مهر مهر نردان شامت این همه از جبهه دهمی شایان شامت به ازان بردست و فرقی مینویان شامت حاتم طائی گدای از گدایان شامت نعمت خوان خلیل الله در خوان شامت</p>
----------------	---	--

برق تیغ خرمین کفار را در دم خست
گشت سحران بهروز از کتب تعلیم تو
هر که بود از آل اسرافیل وحی و کتاب
خازن جنت از آن روزگار رضوانی کند
گفت احمد بعد از آن گردگیری بودی بنی
هر زمان ادا خواهد از تو ادا علی
چاره من کن که از این خبر و بچاره ام

سب سحر از جان یا و جهان شست
هم از سطوی ذکی فضل پستان شست
بعد از آن پاک احمد منبر شان شست
جنت الماد و خیالی از پستان شست
مرعه بودی تعالی الله در رجحان شست
در واد پند و ایم من شتا خوان شست
این گدای پیوسته محتاج در این شست

مقصود خود تا یکی در سینه پنهان داشته
از ادب و درست پنهان پیش شاهان داشته

بند هفتم

چون ترا در روضه ختم رس گشته تمام
یافتی چون جگر خود قرب شفیق الهی
مرقدت قرب پیر چون نبی بودی شاه
آفتاب آسمان دین و ماه دو جهان
خسرو و هر هفت کشور بر صدرت خضر

رشک سیدار و چاک پاک اویست الهام
مغفرت از آن خاک بیشک هست بهر دعا
نور تو از نور او بود دست سهمی از بهرام
افزای خلق خدا و سرور در اسلام
قاصد ایران و توران تا به بخشش نام

رسواری از صفت اعدا است ۱۰

جانشین حضرت صدیق

لائق شانت ثنایت کی سوز این
جن و دش و جور و غلمان بحر و بر و جانین
ای امام اهل ایمان سرور کون و مکان
عاشق تو هست ابد و علی از جان و دل
خاک پاک چار یار هم غلام اهل بیت
یر رسول پاک و هم برآل و هم یار یار

مطلب او از دایان خویش اندازد و گام

چاره ساز است احمد تویی روز قیام
هم تویی مجرب محبوب خدای ذوالکرام
از غارت فیض می یابند شایان و نام
کعبه ارباب دین حق شبه خاص عالم
یک نظر فرما بسویش تا که گردد کام
از ازل ایمان مانیت اسی عالم تمام
از سر صدق و صفا صل علی خوانم نام

هر کز این مدحت بخواند یا بود از ساجین
روز حشر در ابر در ضوان بفرود برین

باغ سوم در شان حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
خلیفه سوم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم

بشماره هفت بند

بند اول

السلامی دین احمد را تویی صلحین

السلامی دفر علم و حیا و سلم دین

السلامی شد شنا خوان تو ختم المیز
 السلامی در گمت دروازه خلعت
 ازین بیخودان امواکم در شان نت
 آسن بهو گفت در شان خدا ذوالجلال
 با جلال با کمالات بهره در خوش میوه
 مسرور و به گام طون استنار روت
 خواند و تورت سوسلی صفات شان
 هر صباغ و شام چون خوشید طلوع شود
 جامع قرآن شدی لاریب از علم ازل
 با جیاد و علم شلت دیگری نامکن است

السلامی خاصه درگاه ربیعین
 السلامی جامع آیات قرآن مدین
 بهر غار و گنجینه لبستان تبین
 گفت اوصیت به صیفت تو ختم المیز
 با جلال کوسند و صاحبان و کین
 روز و شب پر نور باشد از یار و زین
 یافت در نخل و صفت عیسی گردون نشین
 هر دو مستند از جبین پر ضیای تو چنین
 هم این طور که محفوظ است بر لوح برین
 در حضور که با غیبه از شفیع المنین

چون شنا خوانت خداوندی به غیر بود
 باز هیچ تو هیچ گونه از کسی دیگر بود

بند دوم

اینکه بودی بر رضا از خود هر نفس
 گرد و پیش بر و فقه تو دانا روحانیان
 سر و کونین فرقت چون بعد از خود
 آن که راست آگاه داند اولیا تا روز

بر رضای حق نکرده فدیه جان خویش
 بهر روح و دس میسازند قرآن هر نفس
 کرد از از زبان حق ترا آگاه پس
 به از ان داده خدایت با کرامت تشرین

<p>برق سجوا را امتد بفرس ضربت بخت ستم وستان اگر دیری بخوا پهلوانان جهان با هم کنند ارادت و جهان شد لشکر کفار بے نام و نشان فارس و افریقه و جرجان بهمان فتح مومنان از غنایم آنقدر کردی غنی نام نیر دانت غنی داد و غنی کرده ترا</p>	<p>بم و جان سال بسوزد چون روح او از تن پیدای مثل طار و قفس تاب نران شجاعانت نیار و چاکس بهر دوش چون برین آستی بچسب سکه نشود روان بر ملکهای پیشین در دل آنها نمانده از موی که زده بس رفعت و جاهت خدا و مصلحتی اندو</p>
---	---

از پی اثبات قدر رفعت پروردگار
 گوهر بحر شهادت که در بر وقت تبار

بند سوم

<p>ایکشان شوکت از شان پیوسته ایکه ذی النورین از هر خطابت عطا بهترین نسل آدم افتخار مومنان برب هر چار صفت عرض کوش چار در معجز زن گردید چون بحر کرم از ذات حق بهر در که بود و احسان تو فکر عاقلان مشرق و تقوی و عبادت را بجزای غنی</p>	<p>هم کرامت از طفیل رب اکبر یافته چون بعقد خویش و دینت پیوسته احمد مرسل ترا پاکیزه گوهر یافته چایداران نبی هر در برابر یافته دامنایض و لطافت عرض کوش یافته عقل و وزاندیش احیران مضطر یافته مومنان به حقیقت از انان دریافته</p>
--	--

چونکه گشتی فدیه راه خدا از صبر و شکر	غرت و تکین ز داور پیا
با صفای جسم پاک انور تو آسمان	سرت بر رخ ماه نور نیت

ذات پاکت را اگر پیدا کردی ذات رب	حایع قرآن مثال تو که بودی در عرب
----------------------------------	----------------------------------

پیش چهارم

ایکذی النورین فرمودت زبان مصطفی	هست و صفت بی نهایت از بیان مصطفی
سینه بی کینه ات پر کرد از اسرار حق مصطفی	بس ز لطف خود زبان درفشان مصطفی
گوهر حقیقت لعل کان حریف مصطفی	لونهامی اولیا تا آستان مصطفی
از تو راضی شد خدا و مصطفی در دو جهان مصطفی	مال و زر کردی عطا با پیر و ان مصطفی
رفت و قدرت زیاده شد پیش کبریا مصطفی	یافتی چون غر و تکین از سکان مصطفی
هر که تخم مهر تو در غرعه جان کاسته مصطفی	یافته او خوشه نعمت ز خوان مصطفی
بایقین باشد شمع شان شمع الهدی مصطفی	آلله از فیض تو هستند عاشقان مصطفی
گفت ارضیت پییر از قد آرزویشان مصطفی	بهر تو ای رحمت و آرام جان مصطفی
کافران دهر از حیم حساست از جهان مصطفی	را بی دونه شدن کان دشمنان مصطفی
خودش محبوب خدا همدا من شیراکه مصطفی	گوهر پاکیزه و صفای ز کان مصطفی

تا شود و روشن نماید

بند پنجم

از کلام کبریایت یا امیر المومنین	ایکده سجد نشینان یا امیر المومنین
برگزیده مرخدایت یا امیر المومنین	از سر عرفان فنا فی الله گشتی در جنت
از حدیث مصطفایت یا امیر المومنین	وصف نور روشن ترست از روشنی مهر
گشت از لبس سبب ولایت یا امیر المومنین	صورت تو بولشیر بر ناخن خود ثبت یافت
که بردارای بجایت یا امیر المومنین	طائر فکر سا هر چو در بال پر د
هر که باشد با وفایت یا امیر المومنین	یا باز حکم خدا در غلده قصر و عور عین
شد ولی او از ولایت یا امیر المومنین	هر که بر جان و دل خود مهر مهرت ثبت کرد
از جمال پر صفت یا امیر المومنین	شد منور مرآت دلهای با قطاب جهان
هست کافی بس دعایت یا امیر المومنین	عاصیان را از خدا و مصطفی بهر نجات
از کلام و کلمات یا امیر المومنین	جن و انس ان بگیمان گردند دین حق بپوش
یافت از جود و عطایات یا امیر المومنین	سبحان حضرت خضر ارض کان سیم و زر
هست ششاق تعایت یا امیر المومنین	هر کی از مبه دشان مصر با صد ششاق

مدرخان در خواب گریند بکین یا تو

بند ستم

ای ز قرآن و خبر توحیح فرمان تو
 هست بر فرمان تو نام خدا و مصطفی
 پرچم ریاات تو چون مهر تابد بر فلک
 و دقت اسرار غیبی رد و نق دین نبی
 عاصیان از اظفیل خود تو بخت غفور
 ای تویی مصباح دین و در نهامی ارمغان
 از طفیل مصطفی او ز رحمت رب غفور
 مصطفی باشد او را شافع روز جزا
 از مدایات تو آید عالمی در دین حق
 گوی سبقت بر در جهان از فیضان
 هست علاج تو امداد علی در ملک هند
 نقش مهر مهر تو ثبت بر لوح و لم

حق هر دو عالم زیر فرمان هست
 و را جرایش ز دست هم نشینان هست
 ماه نو لغی سهم آپ شجاعان شماس
 نام حق منقوش بیشک دل جهان شماس
 این حدیث معاجب معراج در شان شماس
 راه دین حق منور از چراغان شماس
 در گلستان ارم جایی جهان شماس
 هر که با صد عجز در ذیل غلامان شماس
 آفتاب دین حق روشن از یوان شماس
 لیک دادنی سبق خوان پستان شماس
 از کلام الله آیتیک در شان شماس
 جسم و جان مال ذر قربان جهان شماس

در قیامت پیش او شو شفاعت خوان من
 از صنیاع روی انور کن منور راه من

بند هفتم

سیر سدید بر قریاک نور محمد
گفت اجماع از میان رو

در شریعت و حقیقت به ربیب

شکران رویه معدوم گردن از جهان
مثل تو کی بود ذوالقرنین را جاده چشم
رایت تو که بر سیدان بر آید با کوه
مشتی میخ و مهر دماه محکوم تواند
برق تیغ لشکر کفار در دم بسخت
هست امداد علی چون خادم درگاه تو
بر فرار بر ضیایت از طفیل مصطفی

در بیان بود از درویش

وز جناب سرور عالم شریعت محرم
بگذرد هر کس در اندر جناب شایسته
پیشوای مومنان گشتی تو ای عالم مقام
گر بر آید تیغ تو چون برق از آبر نیام
به زکیکاوس هم چشید بودندت خلاص
کفر را نام و نشان گرد و غبار فرام
نصرت و اقبال از دست غرور حرام
رفت از تیغ جهاد در عدم کفر و ظلام
یک نظر فرما بسویش بهرب ذوالاکرام
سائبان رحمت حق بادای گردون خام

عاشقانت را بکلم خاص تالعالین
می برد در عنوان لب بد تکرم در خلعتین

باغ چهارم در شان حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه و خلیفه چهارم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحی

و سلم شش بر بفت بند + بند اول

السلام ای سایه ات محضر چه جا بین
السلام ای بایات بالاتر از هیچ جا بین

<p>آفتاب نور واحد ماہتاب ارمنا حامی دین پیغمبر توکت جان بنے ماہتاب اہل اتی مقبول رب دھنا گوہر بحر شجاعت اتر دریا سے سخا عیدہ ہر گوردل ماسر نہ خاک درت قادر مطلق بی قدر رفیع راز دل ہست اسم پاک تو فرشتہ و آجانی ذوالفقار چہ چون بلبل برقی شانی</p>	<p>لو کشف ہم باب شہر علم دین مقصود انا فتحنا معنی جبل استین دورۃ التاج خلافت سرور دنیا و دین عالم علم شریعت مقتدا حق متقین صورت کمال الجواہر می نماید دور بین نام تو ہم نام خود نوشت بر لوح برین از طفیل نام تو نشان دادان شود اندرین موشد نام و نشان کفر از روی روشن</p>
---	--

چون شناخت خدا پاک در قرآن بود
سب پیغمبر و شنائی تو کرا امکان بود

پش دوم

<p>ایک قدم تو چھو پاک نیردان تو لبس ہست در مدح تو لبس آیات قرآن مجید از جہان نائل تو چھک جوان سرگوشو موجب انترچہ وہم عید بود بودہ کدام</p>	<p>بی رضای اوز تو حریفی نہ سز کفش ہم احادیث پیغمبر و شنائی است لبس در شجاعت ات پاک تستی ہم تا و لبس تاب میدانت نہ آردہ بدینا چھکس</p>
---	--

پیش میدانت شجاعان جهان اودن
 رستم و زال در میان همین دامن
 در دودی ز غمت قصر تو دور آسمان
 سلاکت میخیزد و بزم ابدال اودن جهان
 بی وساطت هر که میدارد در دست تو
 هر که دست خود بدست تو نداد از گمراهی

گم شده از بصیرت و بیم تو راه پیش
 پیش زور بازوی تو کمتر از مهر و محبت
 در نگاه صاحب معنی کم از بسیل و عدل
 سلسله و ازان از دریای فیضت میرسد
 دست او را تا ابد نه بود و پشتت دست
 اوست در راه عدالت پای نوبت

گر گنی غم جهادی خسرو دلدل دور
 قتل و کربخ گوید دستت گوید ذوالفقار

بسم سوم

ایک دستت زور از داور داور نیست
 ضعیف حق حیدر که از شاه ذوالفقار
 نیر چرخ سخا محرم سپهر اقتدا
 لمعه عکس در پاکت چو برگ درون رسید
 در ازل هم تا ابد مطلق ارض آسمان
 از عطایات یافت که به نشان چرخ
 بهم شجاعت هم سخاوت هم کلمات جلال

بهر قتل مشکران تیغ دو سیکر نیست
 فاتح خیر لقب از فتح خیر نیست
 دامن بحر شجاعت از تو گوهر نیست
 زان منور خویش اخورشید خورشید نیست
 هر نفس در بحر غایت شناور نیست
 در سننایت کان گوهر بحر خضر نیست
 ذات پاک تو ز گوهر صفا و بهشت نیست

<p>همه سر واد هر کس دست خود با سلسله دست شاه مردان شیر نرودان فاتح شیر تویی در دل هر کس با یاران تو باشد زلف ای برای قوت بالی و پر خود میر تل</p>	<p>در هر وقت او ترا با دی و هر بهر هیئت ان شهرت بجید یافته به اصل و ابر یافته نقش اسم عالیت بالا شایسته گشته چون میلاد تو در کعبه عالی منصب افتخار از دست در ملک عظم در عرب</p>
---	--

بند چهارم

<p>ای عزیز و قوت بازوی جان مصطفی مسند احمد ز تو بس یث بنیت گرفت قافله سالار آل احمد رسالتی گشت روشن بر ضمیر انورت بس حق گشت از انوار منی سینه تو پدید مصطفی فرمود در جنت علیا بابها هست احمد بکچم دین حق محرم رفت قدرت نفوذ شد در حضور کبریا پیر و درگاه خدام تو ام با جان و دل انحراف دوست پیرم تا بر درستی خیر</p>	<p>حسرت جان و دل و روح روان مصطفی ای خدای عز و کلین مکان مصطفی از تو قائم گشت نسل خاندان مصطفی تا دوان خود نهادی نزد بان مصطفی چون دمانت بر عرق شد از لسان مصطفی فاطمه او را شایسته پیران مصطفی ماه تابان هم تویی با اختران مصطفی چون شدی ملا را ده هزاران مصطفی دستگیر شوم ز دست مخلصان مصطفی نایزم سازی شهنشاهان مصطفی</p>
---	---

حاجتی کاید به پیش من روا فرماست
بهر روح پاک سبطین عیروان مصطفی

ای شه دهر مکنظر از رحمت سکون
تا شود در دهر روشن ایمان روشن

بند پنجم

ای ثناخوان شد خدایت یا امیرالمؤمنین
در کمون در جنت در جنت اندر نخب
دیدۀ اقطاب عالم را شده کحل ابصر
که ای نه آسمان در زیر قصر عالمت
تا جدار هست جنت والی شهر جنت
یا بدار فضل خدا در شهر عصیان نجات
گر می خویشد محشر که کند بروی اثر
بهر عفو و جرم خدام تو پیش مصطفی
عقدۀ حامات هر یومین شود و لیکان
سومنان پاسبان بردست تو بیت کنند
دعوی مهرت منافق رگند و راجد
از همه شاهان عالم درو عالم بهتر است

کرد و صفت مصطفایت یا امیرالمؤمنین
هست از جود و عطیۀ یا امیرالمؤمنین
خاک پاک کوی وجایت یا امیرالمؤمنین
قرب حق گشته است یا امیرالمؤمنین
هر ولی دارد ولایت یا امیرالمؤمنین
زیست هر کور وفایت یا امیرالمؤمنین
یافت کوخل لولایت یا امیرالمؤمنین
پس بود کافی رضایت یا امیرالمؤمنین
از به شکل کشایت یا امیرالمؤمنین
از غلامان سرایت یا امیرالمؤمنین
نیست در اضی خدایت یا امیرالمؤمنین
هر گدای بیوایت یا امیرالمؤمنین

ایکیمید اند خدایت عزت کار ترا

ایک قرآن تو از فرمان نیروان شست
بالیقین طغرای منشورت بفرمان شست
هست قندیل دوت بر آسمان ماه شبر
جانشین شافع روز جزا هستی شها
گاشن خردوس پیش روضه درگاه تو
بی تر و ابل غنی بطریقیت سے روز
دوره نه آسمان چون انما دور و دور
چون نازد جنت الفردوس والا صفقا
کی رسد در باغ فردوسین این آفتاب
بهر و اصحاب ستم جان نثار احمد
در دیار سندا امداد اعلی از جان دل
ای طیب در دول می و افغ امر خلق

سین مرقوم از کلب قلمدان شست
نقش مهر مهر نیر و زیب فرمان شست
کرده مان چون چون مهر بر جان شست
سوزان را عنفرت از سعی و شایان شست
بیگان شل خیابانی ز بستان شست
ای طریق تو مروج از مریدان شست
بالیقین دوران او تا دور دوران شست
قه لعل و دجبت سحر یاران شست
سکر یاران احمد از عدوان شست
دستگیر من قوی دستم بدان شست
هز زمان بخوشا و ثقیب خوان شست
این مریض سخت را امید دران شست

کن نگاه لطف برین بهر دران ساختن
هست کدورت شکلات خلق آسان ساختن

بسم الله الرحمن الرحیم

چون صد بارم هفت با خود
 سبیل و کوثر تسبیح هم آب
 چون نواهی برضیایت رسید آن مسلم
 چون نوبت ختم شد بر ذات حق مسلمین
 دشمنان ظاهر و خایه زوین احمد اند
 هم عدد و باطن تو هست در دنیا و اب
 هر کسی در ظاهر و باطن تو دار و نفاق
 مهدی مادی ز اولاد تو چون پدید شود
 آید از چرخ چهارم بهر امدادش سبج
 هست ایما هم بنام سلف دیگر عین

یا محمد جان بخت از هر جا بود
 از کف وجودت مغرور گشتی بنام
 گشت معدوم از جلال شوکتی غلام
 شد خلافت ختم بر ذات تو ای عاقل تمام
 در خرامانندشان از آب کوثر نشو گام
 شد ز حکم خالق خبت بر او جنت حرام
 هست خراج از او که رحمت خیر الامم
 دشمن یاران احمد را نکاید قتل عام
 در او برین نماید آینه آکن امام
 آن دو کیم پاک کان آید به خاخر امام

ای مریدان ترا کنند در اسلام دین
 بعد از من می برورند و این بفرودس برین

خاتمه الطبع

احمد و قد دانسته که این گشتن زیبا و حدیقه رن بسر سبزی و شادابی یعنی چار باغ کانی
 بسجده است تمام صحت لاکلام کار برد از ان طبع نظامی در ماه صفر سنه ۱۲۹۰ هجری از
 قلم طبع برآمده نور افروزی آتش دل اهل تقوی شد مخفی مبارک جناب کمال است

شیخ امداد علی صاحب مردوم سورب ساری صاحب مبرورین
 وجود هری قصه سادگی ضلع هر دوئی مه کرده مرید خاص با اخصاص
 حضرت شاه حسین عطا صاحب کونیه مره الغزنی این چهار هفت بند
 در مع صحابه کبار رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم بملکوت اعتقاد
 تصنیف فرموده زاد آخرت خود ساخت و در عین مرض برای طبع مطبع نظامی ارسال
 فرمودند بنده خاکسار میچران محمد عید الرحمن شاکر این کلام بلاغت نظام را فرمود
 نوشته وی رسول مختار و چار یار کبار تصور نموده تجدید کمال و بیاجه و نام تاریخی قصص نمود
 درین اثنا خبر رسید که آن مشتاق جمال پاک رسول مختار و شریفه دیدار صحابه کبار را
 این اشعار آید بار مراد دل خود یافت و روز جمعه بست و سوم شوال ۱۲۹۱ هجری
 بفرود آمدن رسید و این هدیه بحضور معالی گزرا نید و انا الله و انا الیه راجعون بنده
 کترین این قطعه تاریخ برای یادگار سال فالت آن جنت آرامگاه برخاسته ثبت نمود

قطعه تاریخ وفات

واقف راه حقیقت شیخ امداد علی	مع خوان چار یار جان نثاران رسول
چون بخت رفت شاکر گشت تاریخ و فنا	کرد نقد جان فدای راه یاران رسول

قصیده

در رفت حضرت سرور کائنات احمد مختار صلی الله علیه و آله و سلم چکیده قلم بلاغت لقم
 شاعر فصیح زبان نکته سنج سخندان جناب سیدی کرمی میروارث علی حساب تحکیم صافی

ادام الله برکاته

کلم از چشم نباشد نقطه لوحه
اگر هر شعر بشعری زنده طعنه
به نعت مصطفی موزون شود

من ناقابل و کم فهم را کو طاقت چیست
صفات احمدی در حیطه تحریر کے گنجد
بود و شوار مصر معجزات احمد مرسل
ز مدح نبی خوشنود گرد ایزد برحق
نبوده است بنده از ازل تا روز ختم
خدا مثل حبیب خود نہ پیدا کرده در عالم
چه خوف از علت عصیان بود مدح حضرت
بود و صرف تعریف شفیخ الذین ہر حق
بجز نعت پیر نیاز و اندام حق
دلالت بر تقرب میکند معراج در واقع
ملاک از خلک آیند بر آستان بوسی
خدا حکم در دوز عین رحمت کرد است
وجود پاک حضرت رحمتہ للعالمین چنان
فروغی از جمال پاک او بر ذرہ گرافند
مرا خاک پاک پای آنحضرت بدست آید

درین از چہ مصر نبوز با ضیاء باشد
کہ این فیضان لغت حضرت خیر الودا باشد
چشم بل منیش بہ فعل بے بہا باشد
اگر در ورقم بے مشبہ فیض مصفا باشد
چنان و شش کند انسان چو خدا باشد
مستحق کی شود آن خیر کان بے اشتبا باشد
کہ وصف ذات محبوب خدا علی رضا باشد
کسی مثل رسول پاک این قولم بجایا باشد
کے مثل آن حضرت اگر کوئی خطا باشد
کہ ذکر و وصف والا در دوا و لہا را دوا باشد
بجان دل بہر حالت اگر صدق مصفا باشد
عطا از سبب فیاض گرفتار سا باشد
بچشم غور بین این رتبہ عالی کرایا باشد
گروه انبیاء ہم مقتدی او مقتدا باشد
مسلمانان ازین ارشاد غفلت کی روا باشد
پس این رحمت کمال است او کی حد با
ضیائی مہربان کمر از نضوی سما باشد
بحق چون منی عاجز بجای کیما باشد

351



191501/4

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH**

This book is due on the date last stamped An
over-due charge of one anna will be charged for
each day the book is kept over time.

۸۹۵۵۱۴۶

۳۶۵۶

چراغ کا پیل

Date	No.	Date	No.